اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحیم

**بحثی که بود راجع به یک مطلبی بود که مرحوم نائینی فرموده بودند، ما دیگر چون به قول معروف درسمان بیشتر درس ایام تعطیلی است یک مقداری این مطلب را توضیح دادیم و اقوال دیگری را که مطالب دیگری باشد این را هم متعرض شدیم و عرض کردیم این یک بحث معروفی است که بعد ها در السنه اصولیین متاخر شیعه بیشتر به نام استصحاب عدم ازلی معروف شده است و توضیحش را عرض کردیم که این در جایی است که اگر به اصطلاح یک حکم عامی تخصیص خورد و شک در مصداقیت مخصص کردیم، مصادیق مخصص کردیم آیا به عموم عام راهی هست برای رجوع یا نه؟ دیروز عرض کردیم مجموعا شش تا راه در کلمات آقایان آمده است به این مناسبتی که مرحوم نائینی فرمودند ما بحث را توسعه دادیم و یک مقدار از بحث خارج شدیم چون فوائد فراوان دارد، البته این بحث مقدمات و موخرات دیگر هم دارد، به این مقداری نیست که من الان طرح کردم. مطالب دیگر هم دارد که آن در جای خودش، فعلا در این حدی که مربوط به مانحن فیه می شود بیان می کنیم و این شش وجه را اگر بخواهیم به حسب ترتیب ، چون دیروز عرض کردیم در زمان سابق گاهی برای یک مسئله مثلا دو قول یا سه قول بود برای یک قول چند وجه ذکر می کردند، اصل عملی بود، روایت بود، قاعده عقلائی بود. مرحوم شیخ قدس الله نفسه معتقدند که این ها را باید تنظیم کرد، دسته بندی کرد و خود این ادله ای را که مثلا برای این قول می آوردند این ها ممکن است در رتبه اش با هم مختلف باشد، دارای رتبه های مختلفی باشند و ارزششان هم مختلف باشد، یکنواخت ذکر نشود فائده ندارد. این شش وجهی را که من عرض کردم اگر بخواهیم دسته بندی هم بکنیم و پشت سر هم بیاوریم به این صورتی است که الان عرض میکنم:**

**اولا رجوع به اصول لفظی چون عرض کردیم که اصول لفظی جز امارات هستند و امارات مقدم اند، مخصوصا مثل اصالة الظهور و این ها یا اصالة العموم، طبعا این بر اصول عملیه و موارد دیگر مقدم می شود. آن وقت نکته اصالة العموم همین بود که دیروز اشاره کردیم مثلا اگر گفت المرأة تری الدم إلی خمسین سنة إلی أن تکون أمرأة من قریش، این عنوان مرأة بر این زنی که مشکوک القرشیة است صدق می کند و چون قرشیتش احراز نشده است پس اگر شک بکنیم که بیش از پنجاه سال دیگر خون می بیند مراجعه به عام می کنیم، به مطلق نگاه می کنیم چون مانحن فیه مطلق است، مراجعه به مطلق می کنیم و طبق مراجعه به مطلق حکم می کنیم که این زن تری الدم الی خمسین سنة، چون اگر قرشی بود تری إلی ستین سنة، این جا رجوع به عموم می کنیم برای این که اثبات بکنیم به این که زن تا پنجاه سال.**

**من دیروز خارج درس یک توضیحی هم عرض کردم، این را کرارا گفتم که این بحث اصولی است، چه نوع شکی را شما با رجوع به عام درست می کنید و بر می دارید؟ اصولا عام اصولی یک قاعده کلی است که برای رفع شک قرار داده شده است، سوال این است که چه شکی، مثلا در مانحن فیه اگر زنی شک داریم قرشی هست یا نه آیا بعد از پنجاه سالگی خون حیض می بیند اگر شما بخواهید بگویید بر می گردیم به عموم و اطلاق المرأة تری الدم إلی خمسین سنة لذا به این حکم می کنیم که ایشان بعد از پنجاه سال چون قرشیتش احراز نشده است بعد از پنجاه سال هم خون نمی بیند یعنی بعد از پنجاه سال استحاضه است، حکم به حیض نمی شود. این یک شک است. اصطلاحا به این شک به نحو حکم و در حکم می گویند، آیا این زن حکمش این است که بعد از پنجاه سالگی حیض نیست این را می گویند به عموم بر می گردیم لکن یک جور دیگر هم تصور می شود که به عموم برگردیم برای رفع شک به لحاظ موضوع، بگوییم این زن بعد از پنجاه سالگی خون حیض نمی بیند به خاطر عموم، حالا که بعد از پنجاه سالگی به خاطر اصالة العموم حکم کردیم خونش حیض نیست پس این زن قرشی نیست، این دومی است. ببینید با رفع شک چه شکی را شما می خواهید بردارید؟ شک در حکم یا شک در موضوع؟ مراد از شک در حکم یعنی آیا این زن بعد از پنجاه سالگی خون حیض می بیند؟ می گوییم بله نمی بیند، المرأة تری الدم چون احراز قرشیت نشده.**

**دو: شک در موضوع: حالا که بعد از پنجاه سالگی نمی بیند پس قرشی هم نیست، پس تعبدا حکم بکنیم به خاطر تمسک به اصالة العموم که این زن قرشی نیست، ما توضیحات این را کرارا در بحث عام و خاص عرض کردیم که رجوع به عام فقط برای رفع حکم است، برای موضوع نیست، این جز قواعد کلی است یعنی بر فرض اگر رجوع به عام بکنیم برای این جهت است که حکم بکنیم که خونی که بعد از پنجاه سال می بیند حیض نیست، این رجوع می کنیم اما این که چون نیست پس قرشی نیست، برای تشخیص موضوع که برای تشخیص موضوع به عام رجوع نمی شود، کار عام نیست، اصلا عام جعل قاعده نیست، ضرب قاعده برای رفع شک موضوعی نیست، اصولا عام ضرب قاعده است برای رفع شک حکمی نه شک موضوعی. شک موضوعی را بر نمی دارد، بله اگر بخواهیم رجوع به عام بکنیم کسانی که قائلند که نسبت به مشهور قدما داده شده است اگر کسی می گوید به عام مراجعه بکنید به این معنا که این خانم بعد از پنجاه سالگی خون حیض نمی بیند، آن چه می بیند استحاضه است. حکم به استحاضه بودن است اما این که بگوییم حکم بکنیم حالا که استحاضه است فلیست قرشیة، این دومی، حالا که استحاضه فلیست قرشیة، این کار عام نیست، اصولا کار عام این نیست، عام نمی تواند این کار را بکند، اصلا عام ضرب قاعده کلی برای رفع شک عند الرجوع إلیها است اما شک در حکم نه شک در موضوع. شک در موضوع را با عام نمی شود برداشت، اصلا عام برای این جهت ضرب قاعده نشده است، اصلا عام ناظر به موضوعش نیست، موضوع را باید از خارج قبل از عام احراز بکنیم. اگر در حکم شکی شد به عام مراجعه می کنیم اما اگر در موضوع شکی شد کار عام تشخیص موضوع نیست پس این هم یک نکته دیگری است، البته این فعلا ربطی به مانحن فیه نداشت این را برای تتمیم بحث عرض کردم که روشن بشود.**

**پس دلیل اول رجوع به اصالة العموم است، همین طور که عرض کردیم این مسئله هم یک مسئله اصولی است که آیا در شبهات مصداقیه خاص، رجوع به عام می شود یا نمی شود؟ دیروز عرض کردیم و تکرار هم کردیم، مرحوم سید یزدی از معاصرین تقریبا یا مقاربی العصر قائل است که به عام رجوع می شود، طبعا اگر به عام رجوع کردیم حکم می کنیم که این مرأة مشکوکه تری الدم إلی خمسین سنة، اگر به عام رجوع کردیم لکن عرض کردیم مشهور بین معاصرین خود ایشان مثل مرحوم نائینی و دیگران، مشهور این است که به عام رجوع نمی شود و دلیلش را هم دیروز عرض کردیم. اجمالش این است که رجوع به عام بعد از تخصیص است نه قبل از تخصیص، بعد از این که به مرأة قرشیة تخصیص خورد آن وقت می شود، آن وقت این طور می شود که المرأة التی لیست قرشیة تری الدم إلی خمسین سنة، بعد از تخصیص است. این زن را الان شک داریم که قرشیٌ أم لیس قرشیة؟ لذا به عام نمی شود مراجعه کرد، این هم خلاصه نظر این آقایانی که منکرند.**

**اگر رجوع به عام نشد دوم آن حرف مرحوم نائینی است که یک قاعده عقلائی است که اگر ما عامی داشتیم و یک عنوان خاص خارج شد باید آن عنوان احراز بشود که آقای خوئی هم اشکال کردند و اشکال ایشان را خواندیم و عرض کردیم این مبنا ثابت نیست، انصافا نمی شود این را اثبات کرد. اگر این مبنا ثابت بشود این به عنوان وجه دوم است و ترتیبش هم در رتبه دوم است بعد از تمسک به اصالة العموم.**

**این دو تا و گفتیم نکته اساسی این کلام ایشان این است که همچین قاعده ای پیش عقلا ثابت نیست.**

**وجه سوم تا ششم رجوع به اصل عملی است، ما با اصول عملیه تشخیص بدهیم که این زن قرشی هست یا نه، حکم را از راه تنقیح موضوع با اصول عملی انجام بدهیم. عرض کردیم اصول عملی هم چهار تاست، باز هم اگر بخواهیم ترتیب را ملاحظه بکنیم این طوری است: اولین اصل عملی اصالة العدم، عدم ازلیه است. بعد از او اصالة العدم به نحو عدم نعتی است، بعد از او استصحاب عدم ازلی است و چهارمش استصحاب عدم ازلی است لکن نه عدم محمولی. این چهار احتمال**

**و عرض کردیم هر چهار احتمال و هر چهار وجه هم مشکل دارد پس این شش وجهی را که ما ذکر کردیم همه اش با مشکل برخورد کرد، اگر با مشکل برخورد کرد آن وقت نتیجه چه می شود؟ برای خانمی که مشکوک القرشیة است از سن پنجاه تا شصت سالگی باید احتیاط بکند چون هم قرشی بودن عنوان واقعی است و هم مرأة بودن عنوان واقعی است، ما در حقیقت عنوان واقعی داریم، این زن که واقعا مرأة است و این زن که مشکوک است به این که از قرشی هست یا نه یعنی واقعش معلوم نیست این باید در حقیقت احتیاط بکند ما بین سن پنجاه سالگی تا سن شصت سالگی را باید احتیاط بکند. راهی از این راه هایی که گفته شد نمی تواند مخصوصا اصول عملیه نمی تواند احراز حال این شخص بکند یعنی اصول عملیه خوب است، در جاهایی که وجودی باشد حالت سابقه دارد خوب است، عدمی باشد عدمش حادث باشد خوب است اما اگر عدمی باشد و عدمش ازلی باشد جواب نمی دهد چون اصل آن ریشه واضح نیست، از حین انعقاد نطفه واضح است، اصلی نداریم که بتواند حال زن را از حین انعقاد نطفه واضح بکند. چه اصالة العدم و چه استصحاب عدم، ما اصلی نداریم که بتواند حالت زن را از حین انعقاد نطفه روشن بکند، بله داریم برای عدم حادث، زن مسافر نبوده حالا مسافر شده یا نه، مثلا حامله نبوده حالا شک می کنیم که شده یا نه، این ها را چرا، این ها اصل عدم حادثند، این ها را با اصل می شود اثبات کرد اما عدم ازلی را چه به نحو عدم محمولی و چه به نحو عدم نعتی این دو تا قابل اثبات نیستند. این هم راجع به این مطلب.**

**پس خلاصه بحث این که مرحوم آقای خوئی اصلی را که نائینی تاسیس فرمودند نقل فرمودند و اشکال کردند، عرض شد اشکال ایشان خیلی واضح نبود ما سعی کردیم واضح تر بگوییم. به هر حال این یک موقع نظر در کلمات نائینی به تعبیر ایشان.**

**(الموقع الثاني) - ما ذكره من عدم جريان الاستصحاب في معلوم التاريخ**

**ایشان چون گاهی کریت معلوم التاریخ است گاهی ملاقات، ایشان می فرماید اگر کریت یا ملاقات معلوم التاریخ بود دیگر در آن استصحاب جاری نمی شود، این یکی از مباحث اصولی است، این مبحث اصولی هم هست و محل خلاف هم هست یعنی مثلا کریت ساعت 10 صبح بوده اما نمی دانیم این ملاقات با این ملاقات ماء قلیل با آن نجس ساعت نه بوده یا یازده بوده، این را نمی دانیم اما می دانیم که کریت ساعت ده بوده، آیا استصحاب عدم کریت می شود کرد؟ مرحوم نائینی می گوید چون تاریخ کریت معلوم است دیگر جای استصحاب نیست، آقای خوئی می خواهند بگویند جای استصحاب است ولو این که تاریخش هم معلوم است جای استصحاب هست یعنی این طور می گوییم که استصحاب می کنیم عدم کریت تا زمان واقعی ملاقات. خب شاید شما بگویید ملاقات مجهول است، درست است ملاقات مجهول است اما یک واقعیت دارد، می توانیم به آن واقعیت اشاره بکنیم بگوییم عدم کریت تا آن زمان، زمان ملاقات. تا آن زمان ملاقات را می توانیم استصحاب بکنیم ولو تاریخ کریت ساعت ده است چون نمی دانیم ملاقات نه بوده یا یازده بوده می گوییم به هر حال می توانیم استصحاب بکنیم عدم کریت را به لحاظ تاریخ خود ملاقات که یک واقعیت دارد اما ما خبر نداریم، واقعیت دارد اما ما بی خبریم، اشکال ندارد.**

**پرسش: بی اثر است؟**

**آیت الله مددی: وقتی معارض شد بی اثر می شود. ایشان می خواهد بگوید استصحاب فی نفسه جاری است. مرحوم میرزا می گوید جاری نیست، چون تاریخش معلوم نیست جاری نیست.**

**نکته اش را مرحوم آقای خوئی این جور فرمودند، البته من فعلا این مطلب ایشان را مناقشه نمی کنم و برای بعد می گذارم، فعلا یک مقدار عبارات آقای خوئی را رد بکنیم تا بعد به اصل مطلب بچسبیم. ایشان می خواهند این را بفرمایند که آن که شما شنیدید که در معلوم التاریخ استصحاب نمی آید آن جایی است که شما یک حادثه ای را در عمود زمان ببینید مثلا شما بگویید اصل عدم کریت تا ساعت نه، می گوید اصل معنا ندارد چون ما می دانیم کر نبوده ساعت ده کر شده است، اصل عدم کریت است، کر نبود، تا ساعت ده کر شد، شما آمدید زمان را نگاه کردید، اگر این حادث را در عمود زمان نگاه کردید به حیثی که زمان، زمان حادث بشود در این جا استصحاب جاری نمی شود، استصحاب عدم کریت معنا ندارد چون تا قبل از ساعت ده که کریت نبود، ساعت ده هم کریت آمد، بعد از ساعت ده هم کریت هست، معنا ندارد که. آقای خوئی می فرمایند نه این کار را نکنیم، آن چه که ما می خواهیم انجام بدهیم استصحاب را بالقیاس به ملاقات می خواهیم انجام بدهیم، این دو تا را با هم داریم مقابله می کنیم و نگاه می کنیم، استصحاب به این لحاظ می گوییم جاری می شود نه به آن لحاظ. چرا؟ چون ملاقات یک واقعیتی دارد، البته ما الان زمان ملاقات را نمی دانیم، زمان کریت را می دانیم اما ملاقات یک واقعیتی دارد، چون دارای واقعیت است می توانیم این طور بگوییم اصل استصحاب عدم کریت تا زمان ملاقات است، تا خود زمان ملاقات که یک امر واقعی است اصل عدم است و به عبارة اخری این معلوم التاریخ با مجهول تاریخ یکی است، فرق نمی کند، اصل عدم مثلا ملاقات است تا آن تاریخ، اصل عدم آن حادث است تا زمان ملاقات. اگر هر دو مجهول باشند، ایشان می گوید اگر یکیش هم معلوم باشد باز هم استصحاب جاری می شود، این مسئله اصولی است. این مسئله یک مسئله اصولی است و اثر اصولی دارد و یکی از مبانی مرحوم استاد است که در معلوم التاریخ هم استصحاب جاری می شود لکن ایشان نحوه جریان استصحاب را به لحاظ عمود زمان نمی گیرند چون به لحاظ عمود زمان جای استصحاب نیست، معین است دیگر. از اول صبح کر نبوده ساعت ده کر شده است، قبل از ده کر نبوده بعد از ده هم کر است پس این اشکال ندارد، جای ابهام ندارد، به لحاظ عمود زمان ابهام ندارد، ابهامش به لحاظ حادث آخر است، بالقیاس إلی حادثٍ آخر است ابهامش، بالقیاس به ملاقات مشکل دارد اما بالقیاس به خود عمود زمان مشکل ندارد پس بنابراین یکی از انظار مرحوم آقای خوئی استصحاب جاری می شود حتی در معلوم التاریخ فضلا عن مجهول التاریخ.**

**این هم نکته دوم در کلمات ایشان است که دیگر آقایان خواستند مراجعه بکنند، دیگر من همین اجمالش را عرض میکنم آقایان مراجعه بکنند من فقط جای صفحاتش را می خوانم اگر نکته فنی باشد.**

**(الموقع الثالث) – در کلمات ایشان، ما ذكره في مجهولي التاريخ من جريان أصالة عدم الكرية حين الملاقاة ، فيحكم بالنجاسة**

**یعنی چون هر دو مجهول التاریخ اند ما می آئیم در این جا به ملاقات به زمان واقعیش اشاره می کنیم، کریت هم به زمان واقعیش، اصولا مرحوم آقای خوئی در مجهولی التاریخ هم استصحاب را جاری می دانستند، آنی که من الان در درس ایشان از ایشان شنیدم، البته این جا شاید به این تصریح ننوشتند، آنی که من در درس از ایشان شنیدم حرفشان این بود که درست است که مجهول التاریخ است اما یک واقعیت فی نفسه دارد، ملاقات خودش یک وقتی شده و کریت هم یک وقت دیگر شده، این واقعیت دارد، ما بیائیم اشاره به آن واقعیت بکنیم بگوییم اصل عدم کریت تا آن واقعیت. اصل عدم ملاقات تا کریت. این بحثی که مطرح می شود در جریان هر دو استصحاب.**

**مرحوم نائینی می فرمایند که فرمودند در ما ذکره فی مجهولی التاریخ من جریان اصالة عدم الکریة حین الملاقات، این اصل جاری می شود، عدم کریت حین الملاقات، کریت نبوده و عدمِ، اما عکسش چون عکسش هم جاری شد آن وقت تعارض پیدا می شود. اما عکسش اگر جاری شد مشکل نداشت دیگر مشکل خاصی ندارد، مشکل اثبات هم ندارد، این طور نیست که لسان، لسان مثبت بودن بشود**

**و عدم جريان أصالة عدم الملاقاة إلى حين الكرية، لكون الأثر مترتبا على كون الكرية سابقة على الملاقاة**

**این مراد این که لکون الاثر مترتبا، مراد از اثر در این جا لا ینجسه شیء، مترتبا علی کون الکریة سابقا علی الملاقاة، این مطلبی که ایشان فرمودند این اصولی نیست، این فقهی است. پس دقت بکنید بعضی از اشکالات ایشان فقهی است و بعضی از اشکالات ایشان اصولی است. من این را هِی تفکیک می کنم که خوب در مسئله دقت بشود.**

**این مطلب که اصالة عدم ملاقات جاری نمی شود لکون الاثر مترتبا علی کون الکریة سابقة علی الملاقاة، پریروز هم این مطلب ایشان را خواندیم چون این معنایش این است که کریت باید قبل از ملاقات باشد، إذا کان الماء قدر کرٍ**

**و لا يمكن اثباته، و لا یمکن اثبات این مطلب را باستصحاب عدم الملاقاة إلى حين الكرية، إلا على القول بالأصل المثبت**

**وفيه (أولا) - ، این و فیه اولا همین نکته فقهی است، ایشان می گوید شما از لسان دلیل این را در آوردید که اولا باید کر باشد، ثانیا اگر نجس با آن ملاقات کرد حکم به طهارت بکنید، پس کریت باید قبل از ملاقات احراز بشود، اگر شما آمدید گفتید که اصل عدم ملاقات تا حین کریت است مخصوصا جایی که کریت معلوم است. تا حین کریت ملاقات نشده است. بسیار خب اما برای چه؟ برای این که شما می خواهید اثبات بکنید کریت سابق بوده، نه شما باید یک چیز را اثبات بکنید، کریت تا زمان ملاقات نبوده است پس بعدش شده، این می شود مثبت، همین طور که دیروز توضیح دادیم که این مثبت می شود، هر جا که موضوع اثر، موضوع لسان دلیل یک چیز بود و مجرای اصل چیز دیگری بود اصطلاحا مثبت است، مثبت یعنی این. شما چه می گویید؟ می گویید باید کریت قبل از ملاقات باشد. إذا بلغ الماء قدر کر لا ینجسه شیء، اول باید کر باشد بعد ملاقات با نجس موثر نشود، اول باید کر باشد. این نکته، نکته فقهی است، آقای خوئی می فرماید از این در نمی آید، همین که در بیاید حین کریت ملاقاتی نبوده ، همین مقدار که در حین کریت ملاقاتی نبوده این مقدار کافی است، نمی خواهد احراز بکنیم که کریت قبل بوده، این را ما در فقه هم داریم مثلا عده ای از آقایان می گویند در غَسل پا، در مسح پا، اول پای راست را مسح بکند بعد پای چپ را. الان بیشتر فتوای عده ای از معاصرین بر این است که این لازم نیست اول پای راست و بعد پای چپ، پای چپ را مقدم بر راست نکند و لذا اگر در یک زمان هر دو پا را مسح کرد اشکال ندارد. پس یک قولی که شاید در میان عبارت قدما بود اول پای راست را باید مسح بکند بعد پای چپ. بعضی ها این آقایانی که فقه پویا می گویند در آوردند که لازم نیست که پای راست بر پای چپ مقدم باشد، اصلا کلا لازم نیست لکن آنی که از روایت در می آید این است که لازم نیست پای راست مقدم باشد، بله پای چپ مقدم نشود و لذا اگر در آن واحد هر دو پا را مسح کرد درست است اشکال ندارد. در باب ملاقات و کریت هم بحث همین است، آیا در باب ملاقات و کریت لازم است کریت قبل از ملاقات باشد؟ اگر کریت قبل از ملاقات شد این ملاقات تاثیرگذار نیست آن آب پاک است.**

**مرحوم نائینی این را می خواهد بگوید که باید کریت قبل از ملاقات باشد، إذا بلغ الماء قدر کر را این جور فهمیده است لکن مرحوم آقای خوئی اشکال دارند که می گویند از این روایت این در نمی آید، از این روایت این در می آید که در حین کریت ملاقاتی نشده باشد، عدم الملاقات حین الکریة، کریت هم که مشخص است ساعت ده، ما اگر این جوری بگوییم.**

**پرسش: حین الکریة یا قبل الکریة؟**

**آیت الله مددی: حین الکریة کافی است. قبل الکریة هم نمی خواهیم بعد الکریة هم نمی خواهیم. حالا من امروز یکمی خسته ام، سابقا توضیح دادیم بعضی از موضوعات مرکبه ارتباطشان را نمی خواهیم، احراز خودشان را می خواهیم. در این موضوع مرکب ما این را می خواهیم کریت باشد ملاقات هم نباشد. اگر کریت بود و ملاقات نبود آن آب پاک است، نبود نه این که ملاقات بعدش بود، مرحوم نائینی می خواهد بگوید ملاقات بعدش بود، کر بود ملاقات بعدش شد و لذا اثر ندارد، آقای خوئی می فرمایند نه، آنی که از لسان دلیل در می آید کریت باشد ملاقات هم نباشد، اگر کریت بود و ملاقات هم نبود آن جا هم آب پاک است، حالا این جا وجدانا کریت است چون از ساعت ده کر شده است، عدم ملاقات هم تعبدا با استصحاب لذا مرحوم آقای خوئی می خواهند بفرمایند شما نگویید قبل از ملاقات باید کر باشد تا این آب پاک باشد، آنی که ما می خواهیم این است کریت و عدم ملاقات در حین کریت. یعنی با کریت، ملاقات نباشد، در این جا دو جز است، خوب دقت بکنید حرف مرحوم آقای خوئی این است که این دو جزء، البته این جا این مسئله فقهی است، این مسئله اصولی نیست، این مسئله فقهی است، مراد ما از مسئله فقهی استظهار از لسان دلیل است. از إذا بلغ الماء قدر کر لا ینجسه شیء چه چیزی در بیاوریم؟ کریت قبل از ملاقات باشد این را که نائینی می فرماید یا نه کریت باشد و ملاقات نباشد، همین مقدار. ببینید کریت باشد و ملاقات با نجس نباشد، إذا بلغ الماء قدر کر لا ینجسه شیء، لا ینجسه شیء شیئی که با آن ملاقات می کند پس اگر جایی کریت احراز شد عدم ملاقات هم احراز شد ولو یکی به وجدان و یکی به تعبد. کریت به وجدان احراز شد ساعت ده کر شده است، عدم ملاقات هم با استصحاب. بله آنی که مثبت است بگویید ملاقات بعد از کریت است، آقای خوئی می گوید این را نمی خواهیم، ملاقات بعد از کریت مهم نیست یا ملاقات قبل از کریت است، این مهم نیست. این مطلب که قبل و بعدش است مهم نیست، آنی که از لسان دلیل در می آید لذا ایشان می فرماید:**

**و فیه اولا منع اعتبار كون الكرية سابقة على الملاقاة**

**این را خوب حاشیه بزنید که این مناقشه فقهی است نه مناقشه اصولی. آن مطلبی که اول بحث گفتم آن مناقشه اصولی بود که در مجهول التاریخ استصحاب جاری می شود، این مناقشه، مناقشه فقهی است، مراد ما از مناقشه فقهی در مقام استظهار از لسان دلیل است، اگر به مقام استظهار از لسان دلیل رسید این مناقشه فقهی است، می گوید ما لازم نداریم کریت قبل از ملاقات باشد تا بگوییم ملاقات بی اثر است، چرا؟**

**و لا يستفاد ذلك من قو له ( ع ): "إذا بلغ الماء قدر كر ..." بل المستفاد منه اعتبار الكرية حين الملاقاة،**

**اینی که در حین ملاقات کر باشد**

**فلا أثر لكريته السابقة على الملاقاة**

**اما اگر شما، البته ایشان اصالة عدم کر را جاری می کند، ما چون اشکال داریم آن اشکال بعدیش را بعد عرض میکنم**

**فلا أثر لكريته السابقة، البته این کریت سابقه هم هست در جایی که ملاقات مشخص است، البته ایشان گفت مشخصه مهم نیست، من عکسش را هم گفتم و آن عکسش را مرحوم نائینی به طریق اولی گفت در آن استصحاب جاری می شود و اثر بار می شود، این را من می خواستم برای تقریب آن عکس بگویم، اینی که آقای خوئی دارند مال این ور است، ملاقات و کریت.**

**و الحكم بعدم كفاية التتميم كرا في طهارة الماء القليل المتنجس ليس لاعتبار كون الكرية سابقة على الملاقاة**

**اشاره به آن بحث که ماء متمم قلیل، اگر آن قلیل نجس باشد آن ماء را می گویند اگر کر شد طاهر نمی شود، ایشان می گویند از آن در نمی آید که باید حتما کریت قبل از ملاقات باشد، آن در نمی آید**

**بل لعدم كونه كرا حين الملاقاة**

**مهم این است که در حین ملاقات کر بوده یا نبوده.**

**فلا فائدة في تتميمه كرا بعد الملاقاة**

**این فلا فائدة فی تتمیمه هم بحث فقهی است، عده ای از فقها می گویند نه همین تتمیم هم کفایت می کند. این بحث فقهی است، یعنی چه بحث فقهی است؟ یعنی سر استظهار از کلمه إذا بلغ الماء است، می گویند این آب متنجس بود این قدر رویش ریختیم تا کر شد، حالا که کر شد پاک است، چرا پاک است؟ چون إذا بلغ الماء قدر کر، این بلغ الماء قدر کر، آن هایی که می گویند این آب نجس است می گویند چون خود آن آب اولی قلیل بود نجس بود متمم هم که کر نبود کمتر از کر بود، متمم هم که ریختیم با آب قلیل که نجس بود ملاقات کرد آن هم نجس شد. و لذا ایشان می فرمایند که فلا فائدة في تتميمه كرا بعد الملاقاة، عرض کردم این لا فائده ای که ایشان می گویند روی مبنای خود ایشان.**

**بل المستفاد من قوله (ع): "إذا بلغ الماء قدر كر ..." هو الحكم بنجاسة، البته این ها استظهار است، این ها اصول نیست، اشتباه نشود، عده ای هم گفتند همین جور حکم به طهارت می کنیم.**

**بنجاسة هذا الماء المتمّم ـ بالكسر ـ فإنّ مفهوم قوله (ع) : "إذا بلغ الماء قدر كر لا ينجسه شیء" انه إذا لم يبلغ الماء قدر كر ينجسه شئ من النجاسات و هذا الماء المتمّم ـ بالكسر ـ لم يكن كرا، و قد لاقاه الماء المتنجس، فلابد من الحكم بنجاسته بمقتضى المفهوم، فيصير المجموع نجسا**

**خلاصه حرف آقای خوئی این است که ما لازم نمی دانیم که حتما کریت قبل از ملاقات باشد، آنی که مهم است کریت در حین ملاقات است یعنی اگر ملاقات با نجس شد در حین کریت لا ینجسه شیء، مراد این است اما سابقیت کریت را نمی خواهیم بلکه اگر آن یکی هم باشد اشکال ندارد**

**فلابد من الحكم بنجاسته بمقتضى المفهوم، فيصير المجموع نجسا و مقتضى ما ذكرنا - من عدم اعتبار كون الكرية سابقة على الملاقاة وكفاية الكرية حين الملاقاة - هو الحكم بالطهارة فيما إذا اتحد زمان التتميم و الملاقاة، بحيث كانت الملاقاة و التتميم في آن واحد، لكونه كرا حين الملاقاة**

**چون مرحوم نائینی این را قبول ندارد. مرحوم نائینی می گوید اول باید کریت باشد بعد ملاقات تا این ملاقات موثر نشود، آقای خوئی می فرماید اشکال ندارد در حین ملاقات هم تتمیم کر بشود. درست در وقتی که این آب دارد کر می شود آن وقت هم ملاقات با نجس می کند، ایشان می گوید مقتضای این حدیث این است که این پاک است پس یک نکته حدیث در این مسئله ای که شد تا این جا بعضی نکات اصولی بود و بعضی نکات فقهی بود. این مسئله دومی که ایشان در این جا متعرض شدند.**

**یک بحث سومی هم یعنی اشکال دیگری را هم ایشان دارند:**

**و ( ثانيا ) - على فرض تسليم ذلك أنه لا يكون الأصل المذكور مثبتا» امروز یکم بی حالم، باشد برای فردا. این اشکال سوم ایشان را ان شا الله فردا. این سه تا اشکال. بعد اصلا کلا بحث ایشان عوض کردند، خود مقرر هم از عبارت ایشان، آن وقت رفتند در بحث خیارات و از بحث خیارات مطلبی آوردند. آقایان فردا قبل از بحث مراجعه بکنند که دیگر خیلی خسته نکند.**

**و صلّی الله علی محمد وآله الطاهرین**